

نگرشی به مفهوم عربیت در قرآن کریم*

محمد امین امینی^۱، محمد ابونجمی^۲

(A Critical Examination of the Concept of Arabicness in the Holy Quran)

Muhammad Amin Amini, Muhammad Abu Najmi

ABSTRACT

The Qur'an stands as the ultimate celestial scripture, revealed in the Arabic language to a prophet residing in the Arabian Peninsula. Subsequent to the advent of Prophet Muhammad, no other prophet has emerged nor will emerge. Consequently, the message of the Quran will endure as long as the Earth exists. The Quran repeatedly employs the term "Arabicity" in its self-description and characterization. Most Islamic exegetes interpret this designation as implying the Arabic language as the medium of the Quran's revelation. In light of the etymological roots of the term "Arabic," this interpretation seems far-fetched. Such an understanding of the Quran's Arabic nature leads to the misinterpretation of several Quranic concepts and has caused some to believe that the Quran's audience is solely Arabic speakers. This essay, by consulting early Islamic lexicographical sources and examining numerous verses, demonstrates that "Arabicness" in the context of the Quran signifies clarity, elucidation, eloquence, impeccability, and freedom from ambiguity and complexity in its message.

Keywords: *Arabic, Arabicness, Arabicity, Language of The Quran, Clear Arabic.*

* This Article Was Submitted On: 30/09/2022 And Accepted For Publication On:13/03/2023.

¹ Assistant Professor, Higher Institute-Khunj Complex, Supreme Council Of Islamic Institutes In South Of Iran (SCIISI).

Email: Amini2750@Gmail.Com. (Corresponding Author)

² Associate Professor, Higher Institute-Khunj Complex, Supreme Council Of Islamic Institutes In South Of Iran (SCIISI).

Email: Arefaboonajmi@Gmail.Com

چکیده

قرآن آخرین کتاب آسمانی است که به زبان عربی بر پیامبری ساکن در شبه جزیره عربستان نازل شد. بعد از محمد، پیغمبر دیگری نیامده و نخواهد آمد و لذا رسالت قرآن تا وجود کره خاکی ادامه دار خواهد بود. قرآن در معرفی و توصیف خود چندین بار از واژه «عربی» استفاده نموده است. اغلب مفسران اسلامی بر این باورند که توصیف قرآن به عربیت، به معنای لغت عربی بودن قرآن است. این معنا با توجه به ریشه لغوی واژه عربیت، معنایی بعید به نظر می‌رسد. این گونه تعبیر از عربیت قرآن باعث سوء برداشت گروهی از مفاهیم قرآنی شده و سبب گردیده برخی، مخاطبان قرآن را فقط عرب‌زبانان بدانند. این جستار با مراجعه به منابع لغوی صدر اسلام و بررسی آیات متعدد نشان می‌دهد، عربیت به معنی وضوح، روشن‌گری، فصاحت، عدم خلل و نقصان و عدم ابهام و پیچیدگی پیام‌های قرآن است.

واژگان کلیدی: زبان عربی، زبان قرآن، عربیت قرآن، عربی مبین.

۱. مقدمه

قرآن پس از نزول، جامعه عرب را متحول نمود. این کتاب در زمانی کوتاه در گستره جغرافیایی وسیعی نشر یافت و زبان عربی را از اندراس حفظ نمود. برخی اسلام را دین عرب‌ها و قبایل بدوی جزیره العرب دانسته‌اند.^۳ در حالی که قرآن اختصاص به امتی از امم یا حتی بالاتر از آن، اختصاص به مسلمانان ندارد. قرآن با استفاده از خطاب‌های متعدد نسبت به کفار، مشرکان و اهل کتاب با آنان سخن گفته، احتجاج نموده و آنان را به سوی معارف خود دعوت کرده است. (تحریم، ۷؛ آل عمران، ۶۴ و ۶۵ و ۷۰ و ۹۸ و ۹۹؛ نساء، ۱۷۱؛ حج، ۱۷). مخاطب قرآن، تنها قوم عرب نبوده و رسالت قرآن رسالتی جهانی است. (انعام، ۱۹؛ انعام، ۹۰؛ اعراف، ۱۵۸؛ ص، ۸۷؛ فرقان، ۱).

³ Qarḍāwī, Yūsif. (1962). *Qurān Manshūr Zindigī*. Tehrān: Nashr Iḥsān, P.79.

نزول قرآن کریم به زبان عربی به خاطر فضیلت ذاتی این زبان نیست، همان‌گونه که نزول تورات به زبان عبری رجحان ویژه‌ای برای این زبان اثبات نمی‌کند. در بسیاری از گفتارهای پیامبر اسلام، فضیلتی برای عرب‌زبانان بر عجمیان به خاطر زبانشان نبوده و همواره رنگ، نژاد، زبان، نسب، شغل و مقام، موجب برتری فرد بر دیگر افراد نشده است.^۴ نزول قرآن به زبان عربی نیز از سر حکمت و ضرورت و مرتبط با مکان نزول قرآن بوده است. قرآن در حصار مکان، زمان و زبان خاصی نمانده است. متن عربی قرآن، به خاطر قداست فرد یا قبیله‌ای نیست. این کتاب عربی، پیام شفاف و بدون نقص خداوند در کسوت زبانی بشری است که بنا به مصالحی، منطقهٔ نزول آن، سرزمینی عرب‌نشین در نظر گرفته شده است. چنین حالتی هیچ امتیازی جز منت خداوند بر ساکنان جزیرهٔ العرب که پیامبر خاتم از میان آنان برخاست به همراه ندارد.

قرآن خود را بهتر از هر کسی به دیگران معرفی نموده است. قرآن خود را هدایت (بقره، ۱۸۵؛ اسراء، ۹)، انذار (انعام، ۱۹؛ شوری، ۷)، بشارت (اسراء، ۹)، شفاء (اسراء، ۸۲)، رحمت (اسراء، ۸۲) و ذکر (یاسین، ۶۹) نامیده و پیام‌های خود را به صورت بسیار ساده و آسان (قمر، ۱۷ و ۲۲ و ۳۲ و ۴۰)، شفاف و بدون نقص و پیچیدگی (یونس، ۳۷؛ یوسف، ۲؛ حجر، ۱؛ طه، ۱۱۳؛ زمر، ۲۸) به همهٔ امت‌ها رسانده است. قرآن، پیامبر اسلام را پیامبر خاتم نامیده: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ (احزاب، ۴۰) و رسالت او را رسالتی جهان‌شمول می‌داند: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (سبأ، ۲۸). با مواصفتی که قرآن از خود داشته، کم‌خردی است مخاطبانش در قومیت کوچک عرب‌زبانان محصور شود و دیگران را از این رحمت جهانی به بیغوله راند. قرآن اختصاصی به قوم عرب نداشته و نزول آن به زبان عربی به خاطر موقعیت

⁴ Aḥmad Bin Ḥanbal. (2000). *Musnad Al- Imam Aḥmad Bin Ḥanbal*. (1st Ed, Vol.38). N.P. Muasisah Al- Risālah. P.474.

زمانی و مکانی خاص پیامبر اسلام بوده است. قرآن بارها خود را به عربیت توصیف نموده است. سؤالی که برای هر ذهن کاوش‌گری ممکن است مطرح گردد، آن است که چرا خداوند، کلام خود را به عربیت وصف می‌کند؟ اصولاً این توصیف به چه معناست؟ آیا منظور از عربیت قرآن، همان به لغت عربی یا حجازی بودن است؟

این جستار با شیوه‌ای توصیفی - تحلیلی و با توجه به حکمت و فلسفه نزول آیات، قائل است که توصیف به عربیت، متفاوت از مفهومی است که در بین مسلمانان رواج یافته است. وصف عربیت براساس ریشه لغوی و خطاب آیات به همه افراد بشر، دارای معنی وضوح، شفافیت، عدم ابهام و پیچیدگی و عدم نقص و خلل است.

۲. عربی بودن زبان قرآن

در زمان نزول وحی، زبان کلیه ساکنان شبه جزیره عربستان، عربی البته با لهجات مختلف بوده است. غیر از زبان عربی، زبان دیگری وجود نداشته که با زبان عربی متعارض باشد یا زبان عربی به عنوان زبانی بهتر یا گویاتر از آن باشد که خداوند نیز به خاطر این ویژگی به زبان عربی با مردم سخن بگوید. زبان ساکنان شبه جزیره، مخصوصاً شهرهای مهم و نسبتاً متمدن آن (مکه، یثرب و طائف) عربی بود.^۵ سرزمین عرب مناسب‌ترین مکان برای رسالت جهانی اسلام بود؛ چون از نظر جغرافیایی بین آسیا و آفریقا و نزدیک اروپا بود. از نظر اجتماعی و تاریخی نیز مردم شبه جزیره عربستان مناسب بودند. مکه از نظر جغرافیایی به دلیل زیارت‌گاه بودن و احترام به حجر الاسود که معتقد بودند از آسمان آمده است، همه‌ساله جمع زیادی را دور خود گرد می‌آورد. گاه گروهی خدایان خود را نیز می‌آوردند تا زیر این سنگ الهی، آنان را پرستش کنند. حادثه چاه زمزم، ماجرای ابراهیم، هاجر، اسماعیل و خانه

⁵ Sha'bān, Alī. (1991). *Muḥammad Ṣalallah 'aliyhi Wa Salam*. Beirut: Dār Al- Kutub Al- 'Ilmiyah. P. 12.

کعبه، فضای مناسبی برای مرکزیت این سرزمین فراهم می‌نمود. مکه محل مسافرت عرب‌ها، عبادت‌گاه آنان و محل دیدار و تجارت آنان بود. در این سرزمین، انجمن‌های ادبی‌ای بود که شاعران و سخن‌وران در آن سخن می‌گفتند. بازار عکاظ در بین عرب‌ها مشهور بود. در آن سرزمین حکومتی نبود؛ لشکری نبود و نظام اداری نیز وجود نداشت؛ بلکه به صورت قبیله‌ای اداره می‌شد و یک نفر بزرگ، آن را اداره می‌کرد.^۶

گاه این تصور در برخی اذهان پدید آمده که سبب نزول قرآن به زبان عربی، بر خورداری این زبان از ظرفیت‌هایی بیش از زبان‌های دیگر بوده است. این تصور قابل نقد بوده و پیدایش آن، معلول عوامل متعددی است که بررسی آن به فرصتی بیشتر از این پژوهش نیاز دارد. گاهی نیز برای مستدل کردن این موضوع که زبان عربی، فصیح‌ترین زبان زمان نزول قرآن بوده است، به دلایلی مانند تنوع تعبیرات و کثرت واژگان مترادف استناد شده است. برای مثال گفته شده عرب برای واژه عین، هفتاد معنی می‌شناخته یا برای شتر، نزد ایشان ده‌ها نام وجود داشته است. گذشتگانی که قائل به ترادف و کثرت واژگان بودند، آن را معلول دو علت اصلی تعدد وضع و وجود واژگان دخیل که معرب شده‌اند، می‌دانستند.^۷ با فرض پذیرش تنوع واژگان مترادف و مشترک نزد عرب، باید خاطر نشان کرد که این موضوع نه فضیلتی برای قوم عرب محسوب می‌شود و نه این حالت اساساً اختصاصی به زبان عربی داشته است. هر قومی به مقتضای شرایط تاریخی و جغرافیایی خود واژه‌هایی متعدد برای برخی اشیا و مفاهیم داشته یا آنکه یک واژه در زبان‌شان، معانی گوناگون یافته است. همان‌گونه که اعراب جزیره سوزان عربی برای شتر نام‌های فراوانی داشتند، متقابلاً اسکیموهای ساکن سرزمین‌های

6 Ḥasan Ibrāhīm Ḥasan. (n.d). *Tarīkh Al- Islām Al- Sīyasī Wa Al- Dīnīya Al- Thiqaḥī Wa Al- Ijtīmā'ī*. (7th Ed, Vol.1). Miṣr: Maktabah Al- Niḥḍah Al- Miṣriyah, P. 52.

7 Mudarrisī, Muḥammad Taqī. (1985). *Min Hudā Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 18). Tehrān: Maktab 'allāmiḥ Mudarrisī. P. 103.

یخزده آلاسکا، کانادا و گرینلند نیز نام‌های زیادی برای انواع برف و یخ داشته و دارند. مردم فرانسه نیز نام‌های متنوعی به اعتبارات گوناگون برای انواع پنیر، برخی نوشیدنی‌ها و عطرها دارند. روشن است که وجوه این نام‌گذاری‌ها در دنیای امروزه از وجوه مشابه در روزگاران پیشین پیچیده‌تر و متنوع‌تر شده است و اعتباراتی، همچون مواد اولیه، خاستگاه، کاربرد و نشان‌های بازرگانی را نیز در بر می‌گیرد. در کشور آمریکا نام‌های زیادی برای برخی گونه‌های حیوانات خانگی وجود دارد. حتی در پاره‌ای از کشورهای مزبور برای اقلام و اشیای مورد اشاره، فرهنگ‌های تخصصی و حجیم لغت، تدوین شده است. این کثرت‌ها، نشان ویژه‌ای از بلاغت به شمار نمی‌رود و از برتری زبانی بر زبانی دیگر خبر نمی‌دهد؛ چنانکه از نظر علمی، زبان هیچ قومی برتری ذاتی نسبت به زبان قومی دیگر ندارد.^۸

نکته مهم اینجاست که زبان بدوی با قاموس بدوی و افق صحراپیش‌اش برای تبیین فرهنگ پیشرفته عربی اسلامی، ظرفیت لازم را نداشت. فرض کنیم نام‌هایی که در مورد شتر آمده، همگی به‌واقع نام شتر بودند. در آن هنگام یک فیلسوف، منطقی یا ریاضی‌دان با صد اسم شتر و دویست اسم شیر چه می‌توانست بکند؟ با شکوفایی فرهنگ و تمدن اسلامی، دیگر زمان و مجال چندانی نبود که تحصیل‌کردگان مسلمان به دامان صحرا و صحرائشینان پناه ببرند و چنانکه قبلاً می‌کردند، داوری‌های ایشان را در باب معانی واژگان غریب بشنوند. آنچه نزول قرآن به دست داد، عربی علم و فرهنگ بود که خود نیازمند زایش اصطلاحات و تعبیرهایی جدید بود تا بیان‌گر اندیشه و تخصص امت نوظهور در روزگار جدید باشد.^۹ همان چیزی که امروزه کار مهم یک فرهنگستان است. فرهنگستان نیازمند پشتوانه دقیق و عمیق

⁸ Khūshmanish, Abulfadl. (1977). *Quran Karim Wa Zabān 'Arabī*. Issue2. PP. 203- 204.

⁹ Raḥīmānī, Shams Al- Dīn. (1958). *Lalāy Sib Qarīb*. (1st Ed, Vol. 7). Tehrān: Munādī Tarbiyat. PP. 399-409.

زبانی است و نص قرآن، این مهم را به دست داده بود. اگر قرآن به هر زبان دیگری غیر از عربی نازل می‌شد، برای آن نیز همین شرایط ویژه را رقم می‌زد. از جهت مقابل نیز اگر قرآن نبود، زبان عربی نابود می‌شد.^{۱۰}

۳. به‌کارگیری واژه عربیت در قرآن

ماده «عرب» و مشتقات آن بیست و دو بار در قرآن کریم به کار رفته است. در این میان، یازده بار واژه «عربی» به کار رفته که ده بار در توصیف سه کلمه قرآن، حکم و لسان به کار گرفته شده است. عربیت سه بار در توصیف «لسان»، شش بار در وصف «قرآن» و یک بار نیز در وصف «حکم» آمده است. این موارد عبارت است از:

۱. آیه دوم سوره یوسف: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛
۲. آیه سی و هفتم سوره رعد: ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا﴾؛
۳. آیه صد و سوم سوره نحل: ﴿لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾؛
۴. آیه صد و سیزدهم سوره طه: ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾؛
۵. آیه صد و نود و پنجم سوره شعراء: ﴿بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾؛
۶. آیه بیست و هشتم سوره زمر: ﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾؛
۷. آیه سوم سوره فصلت: ﴿كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾؛
۸. آیه هفتم سوره شوری: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا﴾؛
۹. آیه دوم سوره زخرف: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛
۱۰. آیه دوازدهم سوره احقاف: ﴿وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ﴾.

¹⁰ Riyāhī, Muḥammad Amīn. (1962). *Sar Ḥishmibāy Firdusī Shīnāsī*. Tehran: Paḥūshishghāh 'Ulūm Inṣānī Wa Muṭālī'aat Farbāngī. P. 125.

یک بار نیز در آیهٔ چهل و چهارم سورهٔ فصلت در موقعیت اعرابی عطف بر مبتدا یا خبر برای مبتدای محذوف آمده است: ^{۱۱} ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ﴾.

۱،۳. مفهوم لغوی عربیت

لغات مشتق از ریشهٔ «ع ر ب» در ادوار پیش از اسلام در زبان‌های سامی مختلف، برای اشاره به ساکنان بیابان‌ها، اعم از ساکنان ریگ‌زارها و واحه‌ها به کار می‌رفتند. در مدارک آشوری بازمانده از نیمهٔ دوم قرن هشتم پیش از میلاد به کرات از «عربی/عربیو» برای اشاره به قبایل کوچ‌نشین حوالی فلسطین و نواحی شمالی شبه جزیرهٔ سینا یاد می‌شود. پیش از اسلام، استفاده از واژهٔ «عرب» محدود بود و این لغت به ندرت در شعر این دوره ظاهر می‌شود؛ اما در نثر بیشتر به چشم می‌خورد. پیش از اسلام ساکنان شبه جزیرهٔ عربستان، واژهٔ عرب را برای اشاره به خود به کار نمی‌بردند. استفاده از این کلمه برای تمام شبه جزیره و جمعیت آن تحت تأثیر یونانیان بود که ابتدا این نام را برای ساکنان نواحی شمالی شبه جزیره و سپس برای تمام آن به کار بردند. تا کنون هیچ مطالعهٔ کاملی در باب تحول واژهٔ عرب و مشتقات آن در صدر اسلام انجام نشده است.^{۱۲}

واژه‌شناسان متقدم، برای حروف (ع ر ب) در نظام تقلیبات، شش لغت: عرب، عبر، رعب، برع، ربع و برع را دارای معنی دانسته‌اند.^{۱۳} در معاجم عربی برای فهم دقیق‌تر معنای واژهٔ عربی، لغت عجمی در مقابل آن ذکر می‌شود؛ زیرا «عجمه» در لغت به معنای عدم وضوح و

¹¹ Darvīsh, Maḥyaddīn. (1994). *E'arab Al- Qurān Wa Bayānub*. (4th Ed, Vol. 8). Damascus: Dār Ibn Kathīr, P. 571.

¹² Mak Ūlif, Jīn Damman. (1972). *Da'irat Al- Ma'arif Qurān*. (1st Ed, Vol. 4). Tehrān: Intishārāt Hikmat, P. 85.

¹³ Al-Farāhīdī, Khalīl Bin Aḥmad. (n.d). *Kitāb Al- 'ajm*. n.p: Maktabah Hilāl, P.128. Al-Azharī, Muḥammad Bin Aḥmad. (2001). *Tabdhīb Al- Luḡbah*. (1st Ed, Vol. 2). Beirut: Dār Al- Iḥya Al- Turāth Al- 'Arabī, P. 218.

شیوایی است.^{۱۴} اعجم فردی است که گرچه از نژاد عرب است؛ اما نمی‌تواند سخنش را واضح بیان کند و فردی فصیح نیست.^{۱۵} علت تسمیه حیوان به عجماء، عدم تکلم آن بوده و هر آنکه قدرت تکلم نداشته باشد، بدو اعجم گفته شده است. نماز ظهر و عصر را «صلوة عجماء» نامیده‌اند؛ زیرا سوره در این دو نماز به صورت سری و آهسته خوانده می‌شود.^{۱۶} از پیامبر اسلام نقل است: «إِذَا قَامَ أَحَدُكُمْ مِنَ اللَّيْلِ، فَاسْتَعْجَمَ الْقُرْآنَ عَلَي لِسَانِهِ، فَلَمْ يَدِرْ مَا يَقُولُ، فَلْيُضْطَجِعْ»^{۱۷} برخلاف معنی لغوی عجمه، کلمه «عرب» سه معنی اصلی در بر دارد. این معانی عبارت‌اند از:

الف. وضوح، روشنایی و فصاحت؛

ب. شادابی، سرزندگی و آسودگی خیال؛

پ. بیماری جسمی.

کاربرد معنای اول از دو معنای دیگر بیشتر بوده و تمرکز بسیاری از لغت‌شناسان نیز بر این معنی بوده است.^{۱۸} براین اساس، واژه عربی و اشتقاق آن، غالباً به مفهوم بیان، روشنی و فصاحت به کار رفته است. اگر عرب‌زبانی بگوید: «این کلمه عربی است» یعنی روشن و شفاف است، فصیح است و در فهم آن مشکلی وجود ندارد.

در خصوص معنای اول گفته شده است: «أَعْرَبَ الرَّجُلُ عَنْ نَفْسِهِ»، یعنی آن مرد به روشنی

¹⁴ Ibn Dureid, Muḥammad Bin Ḥasan. (1987). *Ramḥī Munīr Ba'alabakī*. (1st Ed, Vol. 1). Beirut: Dār Al- 'Ilm Li Al-Malāeīn. Pp.319-320; Ibn Manẓūr, Muḥammad. (1993). *Lisān Al- 'Arab*. Beirut: Dār Al- Sādir, 3rd Ed, Vol. 12, P. 385.

¹⁵ Al-Juwharī, Ismāeīl Bin Ḥammād. (1986). *Al- Ṣaḥāḥ Taj Al- Luḡbah Wa Ṣaḥāḥ Al- 'arabiyyah*. (4th Ed, Vol. 15). Beirut: Dār Al- 'Ilm Li Al-Malāeīn. P. 1981.

¹⁶ Al-Iṣfahānī, Rāghib. (1992). *Al- Mufradāt Fi Gharīb Al- Qurān*. Damascus: Dār Al-Qalam, P.549.

¹⁷ Muslim Bin Ḥajāj. (n.d). *Al- Musnad Al- Saḥīḥ Al- Mukhtaṣar Binaql Al- 'adl 'an Al- 'adl Ilā Rasūl Allāh*. (1st Ed, Vol. 1). Beirut: Dār Iḥyā Turāth 'Arabī. P. 543.

¹⁸ Al-Farāhīdī, Khalīl Bin Aḥmad. *Kitāb Al- 'ayn*, Vol 2, P. 128; Al-Iṣfahānī, Rāghib. *Al- Mufradāt Fi Gharīb Al- Qurān*. P.557.

از خود سخن گفت. در این معنی حدیثی از پیامبر اسلام روایت شده که فرمودند: «التَّيِّبُ يُعْرَبُ عَنْهَا لِسَانُهَا، وَالْبَكْرُ تُسْتَأْمَرُ فِي نَفْسِهَا»^{۱۹} یعنی زبان زن بیوه، به روشنی از حال خود سخن می‌گوید و دوشیزه، درخصوص ازدواج با او مشورت می‌شود. همچنین در حدیثی آمده است: «يُسْتَحَبُّ حِينَ يُعْرَبُ الصَّبِيُّ أَنْ يَقُولَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سَبْعَ مَرَّاتٍ»^{۲۰} یعنی هنگامی که کودک به روشنی زبان به سخن گشود، مستحب است هفت بار بگوید لا اله الا الله. بعید نیست نامیده شدن جمعیتی به عرب نیز از همین قیاس باشد. چون زبان آنان روشن‌ترین زبان و لهجه آنان در بیان کلمات، فصیح‌ترین لهجه است. «أَعْرَبَ الرَّجُلُ»، یعنی آن مرد به روشنی و با فصاحت سخن گفت. «هُوَ عَرَبَانِيُّ اللِّسَانِ»، یعنی او زبانی فصیح دارد.^{۲۱} «العرب العاربة»، یعنی فرد عربی که به صراحت سخن می‌گوید. «أعرب الرجل»، یعنی مرد گفتارش را فصیح نمود.^{۲۲} «أعرب الرجل بحجته»، یعنی مرد استدلالش را به روشنی بیان کرد. «إعرابُ الكلام»، یعنی بیان نمودن کلام فصیح. «العروبُ من النساء»، یعنی زنی که عاشق شوهرش بوده و دوست داشتنش را شفاف و به روشنی به شوهرش بگوید.^{۲۳} «رَجُلٌ مُعْرَبٌ»، یعنی مردی فصیح‌الکلام گرچه نسب او غیرعربی باشد. «عَرَبَتْ لَهُ الْكَلَامَ تَعْرِيبًا وَأَعْرَبْتَهُ لَهُ إِعْرَابًا» هنگامی است که سخنی آنچنان واضح و شفاف گفته شود که هیچ ابهامی در آن نباشد. ازهری در جمع‌بندی

^{۱۹} این لفظ در کتب لغت وارد شده و در کتب حدیث یافته نشد. در کتاب شرح السنة بغوی روایتی نزدیک به این لفظ آورده شده است. لفظ این حدیث عبارت است از: «التَّيِّبُ يَعْرَبُ عَنْهَا لِسَانُهَا، وَالْبَكْرُ تُسْتَأْمَرُ فِي نَفْسِهَا».

Al-Baghawī, Husein Bin Mas'ūd. (1982). *Sharḥ Al-Sunnah*. (2 Ed, Vol 9). (2nd Ed, Vol. 9). Damascus: Maktab Al-Islāmī. P. 30.

^{۲۰} این لفظ در کتب لغت وارد شده و در کتب حدیث یافته نشد. الفاظ دیگری که لفظ یعرب را در بر دارند در کتب حدیث وارد شده است، مانند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى يُعْرَبَ عَنْ نَفْسِهِ».

Al-Bayhaqī, Aḥmad Bin Ḥusein. (2003). *Al-Sunan Al-Kubrā*. (3rd Ed, Vol. 12). Beirut: Dār Al-Kutub Al-Ilmiyyah. P.403.

^{۲۱} Ibn Fāris, Aḥmad. (1978). *Maqāyis Al-Lughab*. (1st Ed, Vol. 4). Beirut: Dār Al-Fikr. Pp. 299-300.

^{۲۲} Al-Farāhidī, Khalīl Bin Aḥmad. *Kitāb Al-'Ayn*, Vol 2, P. 128.

^{۲۳} Ibn Dureid, Muḥammad Bin Ḥasan. *Ramḥi Munir Ba'alabakī*, Vol 1, Pp. 319-320.

می‌گوید: اعراب و تعریب هر دو به معنی وضوح و روشنایی است. گفته شده: «أعرب عنه لسانه وعرب»، یعنی به روشنی و با فصاحت سخن گفت. همچنین «أعرب عما في ضميرك»، یعنی آنچه در درون داری، به صورت واضح بیان نما. به همین خاطر به فردی که گفتاری فصیح دارد، گفته شده است: «قد أعرب».^{۲۴}

باتوجه به اصل لغوی، معنای واژه عربی عبارت است از سخن واضح و روشن، بدون ابهام و با فصاحت و بلاغت. هرگاه این سخن دارای ابهام بود یا گنگ، نامفهوم و نامأنوس بود یا برای مخاطب واضح و شفاف نبود یا خالی از قیود فصاحت و بلاغت بود، عجمی است. با این اوصاف طبیعی است اهل حجاز لغت مأنوس میان خود را عربی و لغت نامأنوس را عجمی توصیف کنند.

۲،۳. مفهوم عربیت در قرآن

معنای مشهوری که مفسران اسلامی از عربیت قرآن به دست داده‌اند، مفهوم لغت یا زبان عربی بودن کتاب خدا است.^{۲۵} گویا خداوند با بیان این وصف، بر قریشیان و اعراب اطراف مکه منت نهاده که کتابم را به زبان شما فرود آورده‌ام تا بیاموزید و به آن بیندیشید. این در حالی است که خداوند کلامش را به لغت عربی که در واقع معنی و مفهوم ذکر شده را در ذهن تداعی می‌کند، توصیف نکرده است. این خود نکته ظریفی است که باید درباره آن اندیشید.

همان‌گونه که بیان شد، در قرآن عربیت در وصف سه کلمه آمده است: قرآن، حکم و لسان.

²⁴ Al-Azharī, Muḥammad Bin Aḥmad. *Tabdhib Al-Lughab*, Vol. 2, Pp. 218-220.

²⁵ Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarīr. (1999). *Jami'a Al-Bayan Fi T'awil Al-Quran*. (1st Ed, Vol. 15). n.p. *Mu'asibab Al-Risalah*. P. 551; Al-Zamakhshari, Maḥmud Bin 'Amr. (1986). *Al-Kashaf 'an Ghawamiḍ Al-Tanzil*. (3rd Ed, Vol. 2). Beirut: Dār Al-Kitāb Al-'Arabī. P.533. Abū Ḥayyān, Muḥammad Bin Yūsuf. (1999). *Al-Baḥr Al-Muḥit*. (1st Ed, Vol. 6). Beirut: Dār Al-Fikr. P. 235. Al-Qurṭubī, Muḥammad Bin Aḥmad. (1964). *Al-Jami'a Li aḥkām Al-Quran*. (2nd Ed, Vol. 11). Qāhirah: Dār Al-Kutub Al-Miṣriyyah. P. 250.

در قرآن واژه «لغت» به عربیت وصف نشده است. قرار نیست معنی متبادر به ذهن، همان چیزی باشد که در بین عام و خاص مشهور گشته است. البته بر کسی پوشیده نیست که قرآن به لغت عربی (لغت حجازیان) نازل شده است؛ اما سؤال اینجاست که معنی و مفهوم عربیت در قرآن چیست؟ آیا عربیت به معنی به لغت عربی بودن کتاب خدا است یا معنای دیگری مورد نظر است؟

باتوجه به ریشه لغوی «ع ر ب» و تأمل در آموزه‌های وحی، چنین به نظر می‌رسد که منظور از عربیت کتاب خدا، به لغت یا زبان عربی بودن آن نیست؛ بلکه بهترین تفسیر از عربیت، بیان واضح و شافی و کافی بودن قرآن در کمال سلامت و بدون هیچ‌گونه عیب و نقصی جهت نیل به خواسته خداوند باشد. برای تبیین این معنی در وهله اول لازم است در رابطه با سه واژه‌ای که در قرآن به عربیت توصیف شده، واکاوی صورت بگیرد و سپس این مدعا ثابت گردد.

الف. توصیف قرآن به عربیت

قرآن کتابی است از طرف خدای بی‌نقص و عیب، آن هم برای تمامی آدمیان، از زمان نزول وحی تا قیام قیامت؛ از این جهت این کتاب نسبت به کتاب‌های دیگر آسمانی متفاوت است. قرآن تنها منبع و منشوری است که دست‌نخورده و غیر قابل تبدیل و تغییر در اختیار مسلمانان است. بسیاری از بزرگان صحابه، قرآن را تنها امانتی دانسته‌اند که پیامبر برای مسلمانان به جای گذاشته است.^{۲۶}

^{۲۶} حدثنا سفیان، عن عبد العزيز بن رفيع، قال: دخلت أنا وشداد بن معقل، على ابن عباس رضي الله عنهما، فقال له شداد بن معقل: أترك النبي صلى الله عليه وسلم من شيء؟ قال: «ما ترك إلا ما بين الدفتين».

Al-Bukhārī, Muḥammad Bin Ismā'īl. (2001). *Saḥīḥ Al-Bukhārī*. (1st Ed, Vol. 6). N.P: Dār Ṭawq Al-Nijāt. P. 190.

اکنون چنین کتابی به عربیت وصف می‌شود؛ چرا که باید با فصاحت و وضوح تمام، خالی از هرگونه عیب و نقص باشد تا قابلیت تدبر و تعقل را داشته و اقتباسات اجتهادی در آن ممکن گردد. زیرا اگر در نوشته‌ای تحریف صورت گیرد یا در موقع نگارش، با عیب و نقص درآمیخته باشد، اندیشه به خرج دادن در آن به معنی آب در هاون کوبیدن است. خداوند کتاب خود را به عربیت توصیف کرده تا بر همگان اتمام حجت کند که تنها و تنها آن کتاب بی‌عیب و نقص بوده و سزاوار است هدایت کامل را فقط در آن جست. از این منظر، تنها قرآن، عربی است و غیر از آن به هر زبان و مسلکی باشد، عجمی است. با این مواصفات تنها امانت خدا به عربیت توصیف می‌شود.

خداوند در آیه دوم سوره یوسف با عبارت ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ و در آیه سوم سوره زخرف با عبارت ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ با قید «لعلکم تعقلون»، نزول و جعل قرآن را به عربیت تعلیل نموده است. به عبارتی، تعقل و تدبر در این کتاب با عربیتش کارساز است و اگر عربیت از کتاب سلب شود، سلامت ماهوی آن از دست خواهد رفت.

انسان به سرشت انسانی‌اش ممکن الخطاست و در پی آن، نوشته‌هایش نیز از جهت ماهیت علمی، نوشتاری، القای مطالب، استفاده از واژه‌ها، از نقص و خلل مشحون است. این خود سوای از تحریفات لفظی و ساختاری است که ممکن است دامن‌گیر هر متنی پس از تألیف گردد. تدبر و تعقل در متون غیرمتصف به عربیت، اگرچه خالی از فایده نیست، اما باید اقرار کرد که مطمئن نیز نخواهد بود. پس چاره‌ای نیست جز اینکه خصلت عجمیت از کلام خدا سلب گردد. چرا که رسالت آن احقاق حق مطلق و اتمام حجت است و تا پیراستگی از عیب و نقص تحقق نیابد، دردی از بندگان خدا نمی‌زداید. البته ممکن است بنا به تفسیر مشهور از

این دو آیه و آیات مشابه، تصور شود تعلیل به عربیت قرآن، از آن جهت بوده که چون مورد خطاب وحی در عصر نزول، عرب‌های جزیره العرب بوده‌اند؛ خداوند نیز به خاطر سهولت در فهم و درک پیام خود، آن را به لغت عربی نازل کرده است. اگرچه در نگاه نخست این استدلال محکم و منطقی به نظر می‌رسد؛ اما در ذات خود دارای مشکلاتی است که بر اهل تحقیق پوشده نیست.

اولاً، اگر منظور از وصف به عربیت قرآن در چنین آیاتی، به لغت عربی بودن است، در وهله نخست باید گفت، بهتر بود خداوند کتابش را به لغت عربی وصف می‌کرد تا علاوه بر رفع شبهه، با صراحت به لغت عربی بودن آن نیز دلالت می‌داد؛ درحالی‌که خداوند عربیت قرآن را با توصیف لغت بیان نکرده است. در وهله دوم اصلاً چه نیازی به بیان توصیف به عربی بودن است؟ تا چه رسد به تکرار و تأکید مکرر داشتن بر آن؟ اگر نوشته‌ای به لغت عربی یا فارسی یا انگلیسی باشد، به محض برخورد با آن، ماهیت نوشتاری‌اش از نظر لغوی مشخص می‌گردد و دیگر نیازی به ذکر مکرر آن نخواهد بود. آیا تصور می‌شود کسی کتابی را به زبان فارسی تألیف کرده باشد، آن‌گاه در مواضع متعدد به فارسی بودن آن اشاره کند؟! البته ممکن است نگارنده برای رفع شبهه از طرف خوانندگان اثر خویش، آنان را متذکر شده که اگرچه سزاوار بود نوشته‌اش به فلان لغت به نگارش در می‌آمد؛ اما به خاطر چنین و چنان عللی (مثلاً کمبود منابع، عدم آشنایی به لغت و...) به زبان فارسی نوشته‌ام، که این امر به نسبت پروردگار منتفی است.

ثانیاً، با چنین تفسیری از این آیات، کلام خدا رنگ‌وبوی قوم و قبیله‌ای به خود می‌گیرد؛ زیرا مورد خطاب در «لعلکم تعقلون»، تنها عرب‌های آن زمان هستند و بس. گویا خطاب قرآن، ملت و عشیره خاصی را در بر می‌گیرد. درحالی‌که نزول قرآن برای همگان بوده و

روی سخنش با همه ملت‌ها با زبان‌های مختلف بوده است. از این زاویه باید توجه داشت که به لغت عربی (زبان حجازی‌ها) بودن وحی، صرفاً خصیصه‌ای است که بنا بر موقعیت زمانی و مکانی عارض شده، به گونه‌ای که قرآن لاجرم از آن است. دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی می‌نویسد: در عبارت «لعلکم تعقلون» این سؤال مطرح می‌شود که اگر این کتاب غیر از زبان عربی بود، آیا امکان تعقل در آن نبود؟ در حالی که این کتاب «هدی للناس» و پیامبر «رحمة للعالمین» است.^{۲۷}

براساس این، بهتر است که قرآن عربی، به معنی قرآن روشن و فصیح، به دور از عیب و نقص بوده، تا محل تعقل و تدبر همگان قرار گیرد؛ نه مختص به گروه یا ملتی خاص در یک زمان مشخص باشد. موافق با این اندیشه بارها در قرآن سخن به میان آمده است. خداوند در آیات متعددی، تلویحاً حقیقتی را به روی مخاطبان می‌گشاید که منظور از عربیت قرآن، همان روشن و فصیح، به دور از عیب و نقص بودن و قابلیت تدبر و تعقل داشتن است.

خداوند در آیات بیست و هفت و بیست و هشتم سوره زمر می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ خداوند در آیه بیست و هفتم پس از بیان این امر که پیام او محل تدبر و تذکر است، در پی آن، خصیصه عربیت که همان وضوح و فصاحت بود به کلام خود نسبت داده است.^{۲۸} سپس با آوردن قید «غیر ذی عوج»، عربیت را به صورت مؤکد تبیین کرده است که قرآن عربی همان قرآن غیر ذی عوج (دور از عیب و نقص) است.

خداوند با وصف قرآن به عربیت، علاوه بر دست‌یابی به پارسایی، کتابش را محل تدبر و

²⁷ Khurramshāhī, Bahā Al- Dīn. (1958). *Dānishnāmih Qurān Wa Qurān Paṣṣūbi*. (1st Ed, Vol. 2). Tehrān: Nashr Qaṭṭīh Wa Nashr Nāhid. P. 1445.

²⁸ Makārim Shīrāzī, Nāṣir. (1950). *Tafsīr Namūnih*. (8th Ed, Vol. 19). Qum: Dār Al-Kutub Al-Islāmiyyah. Pp. 441-443.

تعقل معرفی کرده است، به گونه‌ای که با رجوع و نگرستن در آن، موجب کشف برداشت‌های جدید و حدوث ذکر می‌گردد: ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا﴾ (طه، ۱۱۳).

ب. توصیف حکم به عربیت

خداوند در سوره رعد با عبارت «حکماً عربیاً»، واژه حکم را به عربیت توصیف کرده و می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا﴾ (رعد، ۳۷). پروردگار فرمود: «حکماً بالعربیة» یا «حکماً باللغة العربیة»؛ بلکه فرمود: «حکماً عربیاً». آیه مذکور دال بر این مطلب است که منظور از عربیت در کتاب خدا، به لغت عربی بودن نیست؛ زیرا اگر چنین باشد، احکام شرعی را باید به لغت عربی بودن تصور کرد. چنین گزاره‌ای قابل تصور و توجیه نیست؛ زیرا حکم، عبارت از مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها در راستای حقوق بین انسان با خدا و خدا با انسان است.^{۲۹} چنین مطلبی قابلیت وصف به لغت عربی یا غیرعربی نخواهد داشت. بنابراین حکم عربی همان حکم روشن و خالی از هرگونه عیب و نقص است که کامل و کافی و شامل و شافی برای همگان در همه موقعیت‌هاست. از این باب، عربیت قرآن هم به معنی روشن و خالی از هرگونه عیب و نقص بودن است تا کامل و شامل برای همگان باشد. دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی در اثبات این ادعا می‌نویسد: توجه به آیه سی‌وهفتم سوره رعد این احتمال را بیشتر تقویت می‌کند که چون عربی، توصیف حکم می‌باشد، غیر از روشن و آشکار معنی دیگری نمی‌تواند داشته باشد. اگر غیر از این باشد معنی آن به این صورت در می‌آید که چون این حکم به زبان عربی است، دیگر نباید پیرو هواهای اهل کتاب شوی. و این سؤال مطرح می‌شود که اگر این حکم به زبان دیگری بود،

²⁹ Fiyḍ, Alifīḍā. (1969). *Mabādī Fiqh Wa Uṣūl*. (21st Ed). Tehrān: Intishārāt Dānishgah Tehrān. Pp. 112-114.

اشکالی نداشت که پیامبر پیرو آنها شود و این احتمال بسیار بعید است.^{۳۰}

پ. توصیف لسان به عربیت

سومین کلمه‌ای که در قرآن به عربیت وصف شده، لسان است. واژه «لسان» در لغت عربی به «زبان» ترجمه می‌شود.^{۳۱} این واژه، دارای مفهومی فراتر از لغت است، به گونه‌ای که لغت، تنها سهمی ناچیز از آن را در بر دارد. در زبان عربی، لسان به معنای اسلوب خطاب و انتقال معانی به طرف مقابل است که در نوع خود می‌تواند دارای قوت و ضعف باشد و لزوماً به معنی لغت یک قوم یا ملت نیست.^{۳۲} خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا﴾ (مریم، ۵۰) و ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ (شعراء، ۸۴). بر این اساس، گفته می‌شود «زبان آدمیان قاصر و ناتوان است»؛ یعنی انسان‌ها در بیان حقیقت ماهوی معانی، ناتوانند. یا گفته می‌شود «باید با هرکس به زبان خود سخن گفت.» از پیامبر خدا نقل شده است: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ كَذَلِكَ أَمْرُنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ بِقَدْرِ عُقُولِهِمْ»^{۳۳} بیان مولوی در زبان سخن با کودکان نیز همین معنا را می‌رساند.^{۳۴}

چون که با کودک سر و کارم فتاد هم زبان کودکان باید گشاد

قرآن به لسان و زبان عربی است؛ چون از بهترین و کامل‌ترین اسلوب خطاب که خالی از هرگونه ابهام و نارسایی است، به‌رمنند بوده و مناسب حال مخاطبانش با آنان سخن گفته است.

³⁰ Khurramshāhī, Bahā Al- Dīn. *Dānishnamih Qurān Wa Qurān Paṣūbī*. P. 1445.

³¹ Razī, Muḥammad Bin Abī Bakr. (1999). *Mukhtār Al- Saḥāḥ*. (5th Ed). Beirut: Al- Maktabah Al- ‘Aṣriyyah, P. 282.

³² Qurashī, Alī Akbar. (1933). *Qāmūs Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 6). Tehrān: Dār Al- Kutub Al- Islāmiyyah. Pp. 188-189.

³³ Khiythamah Bin Sulaymān. (1979). *Min Hadith Khiythamah Bin Sulaymān Al- Qurashī*. (1st Ed, Vol. 1). Lebenān: Dār Al- Kutub Al- Arabī. P. 75.

³⁴ Mawlawī, Jalāl Al- Dīn Muḥammad Balkhī. (1977). *Mathnawī Ma‘anawī*. (11th Ed). Tehrān: Quqnūs. P. 688.

جا گذاشتن یک تردید

تا اینجا سعی بر آن بود عربیت کلام خدا به تمام و کمال و بی عیب و نقص بودن آن تفسیر گردد. در جهت تکمیل این معنا لازم است به دو آیه که نگاه ظاهری به آن، برداشت مذکور از عربیت قرآن را تحت الشعاع خود قرار می دهد، اشاره شود. خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّكُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾ (نحل، ۱۰۳). در سبب نزول این آیه آمده که مشرکان مکه، پیامبر خدا را به یاد گرفتن قرآن از یک برده رومی متهم نمودند. خداوند در رد این اتهام، آیه فوق را نازل کرد و بیان نمود زبان معلم معرفی شده عجمی است. حال چگونه ممکن است محمد از او عربی مبین آموخته و به دیگران حواله کند؟^{۳۵} در تفسیر آیه مذکور گفته اند: از آن جهت که آن برده رومی عجمی بوده، خداوند با صراحت گفته که این کتاب عربی است، یعنی کلام ما به لغت عربی است نه لغت آن برده رومی!^{۳۶}

باتوجه به سبب نزول و سیاق آیه، برداشت مذکور، برداشتی بعید به نظر می رسد. آیا شایسته است لسان عجمی را انحصاراً بر لغت عجمی حمل کنیم؟ به عبارتی، آیا عجمیت لسان، لزوماً ناشی از لغت عجمی و غیرعربی است و بس؟! همان گونه که از پیش گفته شد، لسان از اسباب و اسلوب خطاب معانی به مخاطب است و طبیعی است شخصی که به لغت ملتی آشنایی کامل ندارد، در این اسلوب ضعیف تر باشد. از این رو، خداوند به اسلوب خطابی آن برده رومی نسبت اعجمی داده و در عوض، قرآن را عربی مبین معرفی نموده که با اسلوبی شیوا، کامل و بدون هیچ گونه خلل بر پیامبر نازل شده است. براین اساس، چنین نسبتی (نسبت

³⁵ Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarīr. *Jami' a Al-Bayān Fi T'awīl Al-Quran*. Vol. 17, P. 298; Ibn Kathīr, Ismā' aīl. (1999). *Tafsīr Al-Quran Al-'Azīm*. (2nd Ed, Vol. 4). Beirut: Dār Al-Ṭaiybah Li Al-Nashr. P. 603.

³⁶ Ibn 'Aṭīyah, 'Abdulkhāliq Bin Ghālib. (2001). *Al-Muḥarrar Al-Wajīz Fi Tafsīr Al-Kitāb Al-'aẓīz*. (1st Ed, Vol.3). Beirut: Dār Al-Kutub Al-'Ilmiyyah. P. 421.

درس گرفتن پیامبر از غلام رومی، اتهامی بعید و دور از ذهن بوده که اصولاً با مبانی منطق و استدلال سازگاری ندارد.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَلْعَجَمِيَّةِ وَعَرَبِيَّةٍ﴾ (فصلت، ۴۴). در تفسیر این آیه بیان شده که اعجمی وصف لغت قرآن است، یعنی معنی آیه چنین می‌شود: اگر قرآن را به لغت غیرعرب‌ها نازل کرده بودیم، مشرکان مکه آن را انکار کرده و می‌گفتند، چرا این آیات نامفهوم و نامأنوس است؟ ما عرب‌زبانیم و چرا این قرآن به لغت عجمی است؟^{۳۷}

اگر این تفسیر مشهور از آیه صحیح دانسته شود از دو جهت مورد تردید قرار می‌گیرد: اولاً، اصولاً صورت این تفسیر از آیه قابل تصور نبوده و آنچه قابل تصور نباشد، امکان ورود آن نیز ممکن نیست. در تفسیر این آیه آمده است، اگر ما قرآن را به زبان بیگانه (فارسی یا انگلیسی یا...) نازل می‌کردیم، چنین و چنان می‌شد. سؤال پیش آمده این است که آیا این اتفاق، قابل تصور است؟ آیا تصور می‌شود بر پیامبری که عرب‌زبان است، آموزه‌هایی به لغت فارسی نازل شود سپس در پی آن برای مخالفانش قابل فهم باشد یا نباشد؟! اصلاً این مسئله اتفاق نمی‌افتد که گفته شود، اگر می‌شد، چنین و چنان می‌شد! درنهایت بر مبنای این مقدمات باید گفت: تفسیر بر مبنای تصور ناممکن، نتیجه‌ای به دست می‌دهد که از صواب دور است. ثانیاً، اگر این تفسیر از پیام خدا درست باشد، آیه مورد نظر، دلیلی است برای ملت‌های غیرعرب که پیام آسمانی را نپذیرفته و آن را فقط برای عرب‌زبانان بدانند. زیرا قرآن به زبان آنان نازل نشده و در حق غیرعرب‌ها، قابلیت تبیین و تفصیل در آن وجود ندارد. (لولا فصلت

³⁷ Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarīr. *Jami'at al-Bayān Fī T'awīl al-Qurān*, Vol. 21, Pp. 481-482.

آیاته). از این جهت چاره‌ای نیست، جز اینکه قرآن به زبان آنها نازل گردد تا حجت خدا نیز بر آنان تمام شود.

بهرتر آن است که در تفسیر این آیه گفته شود: عجمی همان نقطهٔ مقابل عربی بوده که خود به معنای عدم شیوایی، ابهام، خلل و نارسایی در القای معانی است. با این تصور اگر قرآن عجمی نازل می‌شد، به گونه‌ای که دیگر به عربیت متصف نمی‌شد، دلالت‌های آن نیز قابلیت تبیین و تفصیل نداشته و در آن کمبود و کاستی ملموس بود. در نتیجه، مخاطبانش به اعتراض علیه آن سزاوار بودند. (لولا فصلت آیاته؟!؛) زیرا ممکن نیست عبارات غیرمطمئن، ذی عوج و عجمی، قابلیت تأمل و تدبر را داشته تا در پی آن، احکام روشن و مستدل در راستای مایحتاج بندگان، استنباط شود! آیا سزاوار است از دل نصوص نامطمئن، احکام و دلالات مطمئن استخراج گردد؟!؛

البته تفسیر مذکور از این آیه بدون توجه به قوم و عشیره، تفسیری چندان غریب نیست؛ بلکه تلویحاً مورد قبول بسیاری از مفسران بوده است. در تفسیر المیزان آمده است: «معنای آیه این است که اگر ما قرآن را اعجمی می‌کردیم، یعنی کلامی بود که مقاصدش را نمی‌رساند و نظمش بلیغ نبود، کفار از قوم تو می‌گفتند چرا آیاتش را روشن و مبین نکردی و چرا مطالبش را از هم جدا نساختی؟!»^{۳۸} قاموس قرآن نیز در تفسیر لغوی آیه می‌نویسد: «اعجم به معنی غیرفصیح است، خواه عرب باشد یا غیرعرب. با وجود این، اعجمی در آیه، غیرفصیح است نه لغت غیرعرب؛ یعنی اگر قرآن را غیرفصیح نازل می‌کردیم و الفاظ و معانی‌اش منظم نمی‌شد، می‌گفتند: چرا آیاتش مفصل و روشن نشده؟ آیا می‌شود که کتاب اعجمی (غیرفصیح) و

³⁸ Ṭabāṭabāī, Muhammad Ḥusein. (1954). *Al- Miṣṣan Fi Tafsiṣ Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 17). Qum: Daftar Intishārāt Islāmī. P.606.

پیغمبر یا مخاطبان عربی (فصیح) باشد؟!»^{۳۹}

ت. زبان پیغمبران

هر پیغمبری برای تبیین اندیشه و هدف خود با زبان قوم خود صحبت کرده است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾ (ابراهیم، ۴). این هم‌زبانی به خاطر تفهیم مراد خداوند به بشر بوده و دلیلی بر قداست و اهمیت زبان نیست. مگر می‌شود پیامبری بین عرب‌ها ظهور کند و آنان را با زبان انگلیسی یا فارسی یا دیگر زبان‌ها دعوت دهد؟ بدون تردید اگر پیامبر در میان ایرانیان مبعوث می‌شد، به زبان فارسی با مردم سخن می‌گفت. بنابراین، نوع زبان گفت‌وگو مهم نبوده، بلکه شناخت و بیان هدف خداوند به صورت گویا و شفاف مورد اهتمام است. دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی می‌نویسد: «اشاره به عربی بودن قرآن فقط در این احتمال محدود نمی‌شود که قرآن به زبان مردم عرب نازل شده است. چون چنین امری مشخص است و نیاز چندانی شاید به تکرار عربی بودن (حدود یازده مرتبه) قرآن احساس نشود. منظور از عربی بودن قرآن، وضوح، فصاحت و بلاغت آیات قرآن می‌باشد که حقایق بلندمرتبه، آن هم در کمال رسایی بیان شده است.»^{۴۰}

ث. هدف اصلی کتاب‌های آسمانی

هدف عمده کتاب‌های آسمانی، بیان کامل و روشن پیام خداوند است. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ﴾ (آل عمران، ۱۸۷). آیات بسیاری در خصوص بیان بودن قرآن وجود دارد. خداوند بیان می‌کند: ﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (آل عمران، ۱۳۸). در جایی دیگر خداوند تبیین بودن کتاب را مطرح نموده است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ (نحل، ۸۹). در بسیاری از آیات، مأموریت اصلی پیامبر

³⁹ Qurashī, Alī Akbar. *Qamūs Al-Qurān*, Vol. 4, P. 297.

⁴⁰ Khurramshāhī, Bahā Al-Dīn. *Dānīshnāmih Qurān Wa Qurān Pažūhī*, P. 1445.

اسلام، ابلاغ و تبیین کلام خداوند دانسته شده است. (مانده، ۹۲؛ مانده، ۹۹؛ رعد، ۴۰؛ نحل، ۳۵؛ نحل، ۸۲؛ نور، ۵۴؛ عنکبوت، ۱۸؛ شوری، ۴۸؛ تغابن، ۱۲). خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (نحل، ۴۴). در سوره نحل خداوند به صورت مکرر این نوع مأموریت را به پیامبرش یادآور می‌شود: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (نحل، ۶۴). در قرآن کریم بارها تعبیراتی از این قبیل به کار رفته و گواه بر این است که خداوند در فرستادن کتاب‌های آسمانی، از جمله قرآن، بر بیان، تبیین و توضیح روشن‌گرانه آن تأکید دارد. لذا استفاده از زبان یک قوم، تنها به‌عنوان ابزار تبیین مفاهیم و مقاصد است و این انتخاب، امتیازی برای آن زبان محسوب نمی‌شود.

ج. وجود کلمات معرب در قرآن

بسیاری از اندیشمندان اسلامی بر این باورند که در قرآن کریم از کلمات غیرعربی نیز استفاده شده است. این مطلب، مطلق بودن قرآن به زبان عربی را نفی می‌کند. در این خصوص از ابن عباس، مجاهد، عکرمه، سعید بن جبیر، وهب بن منیه و ابومیسره، نقل شده است که آنان قائل به استعمال کلمات غیرعربی در قرآن بوده‌اند.^{۴۱} ابومیسره از کبار تابعین نقل می‌کند: «در قرآن از هر زبانی استفاده شده است.»^{۴۲} تاج‌الدین سبکی،^{۴۳} بیست‌وهفت کلمه مورد استفاده قرآن را به نظم در آورده که غیرعربی است. این کلمات عبارت‌اند از:

⁴¹ Al-Jawālīqī, Mūwhūb Bin Aḥmad. (1998). *Al- Mu'arrab Min Al- Kalām Al- A'jami*. Beirut: Dār Al- Kutub Al- Ilmiyyah, P. 6. Al-Suyūṭī, 'Abdulrahmān Bin Abī Bakr. (2000). *Al- Itqān Fi 'ulūm Al- Qurān*. (2nd Ed, Vol.1). Beirut: Dār Al- Kitāb Al- 'Arabī. P.426. Al-Suyūṭī, 'Abdulrahmān Bin Abī Bakr. (n.d). *Al- Muhadhab Fimā Waqa'a Fi Al- Qurān Min Al- Mu' arab*. (1st Ed, Vol.1). Maghrib: Maṭba'a Faḍālah. P.14.

⁴² Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarīr. *Jami'a Al- Bayān Fi T'awil Al- Qurān*. Vol 1. P. 14.

⁴³ Al-Subkī, Tāj Al- Dīn. (1998). *Raf'a Al- Ḥajīb 'an Mukhtaṣir Ibn Al- Ḥajīb*. (1st Ed). Beirut: 'Ālām Al- Kitāb. P. 416.

السُّسْبِيلُ وَطَهَ كُورَتْ بِيَعِ	رُومٌ وَطُوبَىٰ وَسَجِيلٌ وَكَافُورٌ
وَالرُّجْبِيلُ وَمَشْكَاةٌ سُرَادِقُ مَعَ	إِسْتَبْرَقِ صَلَوَاتٍ سُنْدُسٌ طُورٌ
كَذَا قَرَاطِيسُ رَبَائِيهِمْ وَعَسَا	قٌ وَدِينَارُ وَالْقِسْطَاسُ مَشْهُورٌ
كَذَاكَ فَسُورَةٌ وَالْيَمُّ نَاشِئَةٌ	وَيُؤْتِ كِفْلَيْنِ مَذْكَورٌ وَمَسْطُورٌ
لَهُ مَقَالِيدُ فِرْدَوْسٍ يُعَدُّ كَذَا	فِيَمَا حَكَى ابْنُ دُرَيْدٍ مِنْهُ تَنْوُرٌ

گروهی از اندیشمندان قائلند، تعداد لغات غیرعربی استفاده شده در متن قرآن، بیش از این مقدار بوده و تعداد این لغات را بالغ بر یک صد لغت نیز شمرده‌اند.^{۴۴}

در لغت عربی واژه‌هایی وجود دارد که ریشهٔ عربی نداشته و از لغت‌های غیرعربی گرفته شده است. این مسئله امری طبیعی به شمار رفته و در تمامی زبان‌های زنده بر اثر مجاورت و آمد و شدها، به لغات مجاور وارد شده و دادوستد می‌شدند. البته شکل واژه‌های اجنبی همواره با تغییراتی مواجه می‌شده و به مرور زمان رنگ‌وبوی لغت میزبان را به خود می‌گرفته است. به این‌گونه تغییرات در واژه‌های غیرعربی «معرّب» یا «دخیل» گفته‌اند.^{۴۵} در این زمینه کتاب‌های فراوانی نوشته شده است. یکی از مشهورترین و قدیمی‌ترین آثار در این زمینه کتاب «المعرّب من الکلام الأعجمی» نوشتهٔ ابومنصور جوایلیقی (متوفای ۵۴۰) است. این کتاب بیشتر به واژه‌های فارسی تعریب شده پرداخته و این‌گونه کلمات را در اشعار اصیل عربی آورده است. در این زمینه به‌صورت خاص نیز کتاب‌هایی نوشته شده است. یکی از معروف‌ترین این دست آثار، کتاب «المهدّب فیما وقع فی القرآن من المعرّب» نوشتهٔ جلال‌الدین سیوطی است که خلاصه‌ای از آن را در کتاب «الاتقان» آورده است.

واژگان دخیل در همهٔ زبان‌های زندهٔ دنیا وجود داشته و در زبان عربی نیز مصداق دارد.

⁴⁴ Al-Suyūṭī, ‘Abdulrahmān Bin Abī Bakr. *Al-Mubadhab Fīmā Waqa‘a Fī Al-Qurān Min Al-Mu‘arab*. Vol 1. P. 10.

⁴⁵ Lūweīs M‘alūf. (1962). *Al-Munjid*. (4 Ed). Tehrān: Intishārāt Īrān. P. 435.

وجود واژگان دخیل در هر زبان، دلیل بر ضعف آن زبان نیست؛ بلکه وسعت دامنه و زنده بودن آن را می‌رساند. زیرا فقط زبان‌های اقوام کوچک و محدود و در حال زوال ممکن است از واژگان بیگانه به دور باشد و وجود وام‌واژه باعث خلل در عنوان و نام هیچ زبانی نمی‌شود. بعضی زبان‌ها بیشتر از نیمی از الفاظ خود را وام گرفته‌اند، ولی همچنان به آن نام اولیه خود نامیده می‌شوند. در تفسیر آیه «قرآناً عربیاً» و «لسان عربی» هیچ مغایرت یا دلیلی بر عدم وجود الفاظ عجمی در قرآن دیده نمی‌شود.

با پذیرش وجود کلمات غیرعربی در قرآن، حمل مطلق معنای واژه «عربی» در قرآن به «لغت عربی» باعث می‌شود که گفته قرآن درباره خودش دقیق و صحیح نباشد. چون در حالی که قرآن از لغات دیگر زبان‌ها استفاده نموده، باز یازده بار بیان کرده که کل کلمات قرآن به لغت عربی است. این در حالی است که از کلمات غیرعربی نیز استفاده شده است. لذا وجود این کلمات، بیان‌گر آن است که منظور قرآن از واژه «عربی»، بیان کامل، وضوح و روشن‌گری بوده است، نه تأکید بر زبان عربی. دائرة المعارف قرآن در مقام جمع‌بندی از واژه «عرب» می‌نویسد: از توصیف کوتاه واژه «عربی» می‌توان نتیجه گرفت که در قرآن این واژه برای اشاره به گروه قومی متمایزی به کار نمی‌رود. این برداشت با این واقعیت تقویت می‌شود که در شعر پیش از اسلام اصطلاحات «عرب» و «عربی» به ندرت به مثابه عنوانی قومی به کار رفته‌اند.^{۴۶}

۳.۳. مفهوم واژه عرب در قرآن

در قرآن، جدای از توصیف کلام خداوند به عربی، در یک موضع دیگر از این واژه استفاده شده است. خداوند در وصف زنان بهشتی می‌فرماید: ﴿عُرُبًا أَتْرَابًا﴾ (واقعاً، ۳۷). خداوند زنان

⁴⁶ Mak Ūlif, Jīn Damman. Da'irat Al- Ma'ārif Qurān. Vol. 97. P. 4.

بهشتی را به وصف «عرب» و «اتراب» معرفی کرده است. مفسران لغت‌شناس «عرب» را مانند رُسُل، جمع «عَرُوب» دانسته و درخصوص مفهوم آن، عبارات مختلفی را آورده‌اند. مجموع این نظریات را می‌توان در هشت مصداق خلاصه نمود:

الف. زن عشوه‌گری که شوهر خود را بسیار دوست داشته و با ناز و کرشمه، نظر او را به خود جلب می‌کند.^{۴۷}

ب. زنی که خوب شوهرداری می‌کند؛^{۴۸}

پ. زنی که عاشق شوهر خود است؛^{۴۹}

ت. زن زیباکلام و نیکوسخن؛^{۵۰}

ث. زن زیبا و مورد تمایل مردان؛^{۵۱}

ج. زن دوست‌داشتنی؛^{۵۲}

ح. زنی که شوهرش او را بسیار دوست داشته و این محبت را با کلمات زیبا به او اظهار می‌کند؛^{۵۳}

خ. زنی که به زبان عربی سخن می‌گوید.^{۵۴}

47 Farrā, Yaḥyā Bin Ziyad. (n.d). *Ma'anī Al-Qurān*. (1st Ed, Vol. 3). Miṣr: Dār Al-Miṣriyyah. P. 125. Ibn Qutiybih, Abdullāh Bin Muslim. (n.d). *Gharib Al-Qurān*. (n.p). P. 387.

48 Abū 'Ubeidāh, Ma'ammār Bin Muthannā. (1961). *Majāz Al-Qurān*. (Vol. 2). Qāhirih: Maktabah Khānjī. P. 251. Al-Zimakhsharī, Maḥmud Bin 'Amr. *Al-Kashaf 'an Ghawamiḍ Al-Tanzīl*. Vol 4. P. 462.

49 Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarīr. *Jami'a Al-Bayān Fi T'awīl Al-Qurān*. Vo1. 23, P. 121.

50 Ibid, Vol. 23, P. 122.

51 Ibid, Vol. 23, P.123.

52 Ibid, Vol. 23, P.12۴.

53 Ibn 'Aṭiyah, 'Abdulkhālīq Bin Ghālib. *Al-Muḥarrar Al-Wajīz Fi Tafsiṛ Al-Kitāb Al-'aẓīz*. Vol. 5. P. 245; Zajjāj, Ibrāhīm Bin Sirī. (1987). *Ma'anī Al-Qurān Wa I'arabah*. Bēirut: 'Ālam Al-Kutut, Vol. 5, P. 112.

54 Al-Qurṭubī, Muḥammad Bin Aḥmad. *Al-Jami'a Li Aḥkam Al-Qurān*, Vol. 17, P. 211; Ibn Kathīr, Ismā'aīl. *Tafsiṛ Al-Qurān Al-'Aẓīm*, Vol. 8, P. 22.

تفاسیر مذکور به خوبی مصداق همسران بهشتی در قرآن را بیان می‌کند. به نظر می‌رسد تفسیر بهتر این واژه، تفسیری است که با معنای لغوی آن همخوانی داشته باشد. مفسران در تفسیر وصف «عُرب» برای زنان بهشتی از پاکی و نیکی‌های آنان بسیار گفته‌اند؛ اما آنچه در اینجا بدیهی به نظر می‌رسد، معنی کلمه «عُرباً»، زنان عربی‌زبان نیست. خیلی بعید به نظر می‌رسد که منظور از زنان بهشتی، زنانی باشند که متعلق به سرزمین عرب‌زبانان باشند. تفسیر عُرب به زنان عرب‌زبان هیچ نظیر و مثالی در قرآن ندارد. برخی با آوردن روایتی از طریق محمد بن جعفر به صورت مرفوع از پیامبر، سعی نموده‌اند بیان کنند مراد از عُرب، زنانی است که به زبان عربی سخن می‌گویند.^{۵۵} این روایت از جمله روایات تفسیری است که در کتب معتبر روایی وارد نشده و محدثان، سند آن را مقطوع و ضعیف دانسته‌اند.^{۵۶} استناد به چنین روایات ضعیفی نمی‌تواند معنای دارای نظیر قرآنی را مرجوح نماید. لذا باتوجه به اصل لغوی این ماده و آیات متعدد دیگر که زنان بهشتی را توصیف می‌کند می‌توان گفت، منظور از «عُرب» همان همسران بهشتی است که خداوند از آنان به‌عنوان زنان پاک، بی‌آلایش و بدون عیب و نقص یاد کرده است. خداوند در آیات مختلفی زنان بهشتی را به ﴿أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ﴾ وصف نموده است. (بقره، ۲۵؛ آل عمران، ۱۵؛ نساء: ۵۷). قرطبی در میان اقوال مفسران می‌نویسد: «اشتقاق عُرب از مادهٔ أَعْرَبَ به معنی بیان و واضح کردن است. به عبارتی، عروب، زنی است که دوست داشتنش را نسبت به شوهرش با ناز و کرشمه و عشوه‌گری و سخن زیبا به صورت واضح بیان می‌کند.^{۵۷}

⁵⁵ Al-Qurṭubī, Muḥammad Bin Aḥmad. *Al-Jami'a Li Ahkam Al-Quran*, Vol. 17, P. 211. Ibn Kathīr, Ismā'īl. *Tafsir Al-Quran Al-'Azim*, Vol. 8, P. 22.

⁵⁶ Ibn Ḥajar, Aḥmad Bin Alī. (1959). *Fatḥ Al-Bari Sharḥ Saḥīḥ Al-Bukhari*. (1st Ed, Vol. 6). Beirut: Dār Al-Ma'arif. P.329.

⁵⁷ Al-Qurṭubī, Muḥammad Bin Aḥmad. *Al-Jami'a Li Ahkam Al-Quran*, Vol. 17, P. 211

۴. نتیجه‌گیری

برخلاف تلقی مشهور از مفهوم عربیت در قرآن، عربیت به معنی لغت عرب‌زبانان نیست. توصیف قرآن به عربیت بدان معناست که قرآن کتابی روشن، شفاف، فصیح، بدون ابهام و پیچیدگی و بدون نقص و خلل است. این مفهوم با مفهوم لغوی ریشه‌ی این واژه در زمان نزول قرآن همخوانی کامل دارد. قرآن کتابی است که گرچه در میان عرب‌زبانان نازل شده؛ اما محصور به زمان و مکان خاصی نبوده و رسالتی جهان‌شمول دارد. نزول قرآن به زبان عربی به خاطر فضیلت ذاتی این زبان نیست. عربی بودن زبان قرآن از سر حکمت و ضرورت و مرتبط با مکان نزول قرآن بوده و منتی است که خداوند بر عرب‌زبانان نهاده است.

REFERENCES

- Abū Ḥayyān, Muḥammad Bin Yūsuf. (1999). *Al- Baḥr Al- Muḥīt*. (1st Ed, Vol. 6). Beirut: Dār Al- Fikr.
- Abū ‘Ubeidah, Ma‘ammar Bin Muthannā. (1961). *Majāz Al- Qurān*. (Vol. 2). Qāhirih: Maktabah Khānjī.
- Aḥmad Bin Ḥanbal. (2000). *Musnad Al- Imam Aḥmad Bin Ḥanbal*. (1st Ed, Vol.38). n.p. Muasisah Al- Risālah.
- Al-Azharī, Muḥammad Bin Aḥmad. (2001). *Tahdhīb Al- Luḡbah*. (1st Ed, Vol. 2). Beirut: Dār Al- Iḥya Al- Turāth Al- ‘Arabī.
- Al-Baghawī, Husein Bin Mas‘ūd. (1982). *Sharḥ Al- Sunnah*. (2nd Ed, Vol. 9). Damascus: Maktab Al- Islāmī.
- Al-Bayhaqī, Aḥmad Bin Ḥusein. (2003). *Al- Sunan Al- Kubrā*. (3rd Ed, Vol. 12). Beirut: Dār Al- Kutut Al- Ilmiyyah.
- Al-Bukhārī, Muḥammad Bin Ismā‘īl. (2001). *Ṣaḥīḥ Al- Bukhārī*. (1st Ed, Vol. 6). N.P: Dār Ṭuwq Al- Nijāt.
- Al-Farāhīdī, Khalīl Bin Aḥmad. (n.d). *Kitāb Al- ‘ayn*. n.p: Maktabah Hilāl.
- Al-Jawālīqī, Mūwhūb Bin Aḥmad. (1998). *Al- Mu‘arrab Min Al- Kalām Al- ‘ajami*. Beirut: Dār Al- Kutut Al- Ilmiyyah.
- Al-Jawharī, Ismā‘īl Bin Ḥammād. (1986). *Al- Ṣaḥāḥ Taj Al- Luḡbah Wa Ṣaḥāḥ Al- ‘arabiyah*. (4th Ed, Vol. 15). Beirut: Dār Al- ‘Ilm Li Al- Malā‘īn.
- Al-Qarḍāwī, Yūsif. (1962). *Qurān Manshūr Zindigī*. Tehrān: Nashr Iḥsān.
- Al-Qurṭubī, Muḥammad Bin Aḥmad. (1964). *Al- Jami‘a Liaḥkām Al- Qurān*. (2nd Ed, Vol. 11). Qāhirih: Dār Al- Kutub Al- Miṣriyah.

- Al-Subkī, Tāj Al- Dīn. (1998). *Raf' a Al- Ḥajīb 'an Mukhtaṣir Ibn Al- Ḥajīb*. (1st Ed). Beirut: 'Ālam Al- Kitāb.
- Al-Suyūṭī, 'Abduraḥmān Bin Abī Bakr. (2000). *Al- Itqān Fi 'ulūm Al- Qurān*. (2nd Ed, Vol.1). Beirut: Dār Al- Kitāb Al- 'Arabī.
- Al-Suyūṭī, 'Abduraḥmān Bin Abī Bakr. (n.d). *Al- Mubadhab Fimā Waqa'a Fi Al- Qurān Min Al- Mu' arab*. (1st Ed, Vol.1). Maghrib: Maṭba'a Faḍālah.
- Al-Ṭabarī, Muḥammad Bin Jarīr. (1999). *Jamī'a Al- Bayān Fi T'awīl Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 15). N.P. Mu'asisah Al- Risālah.
- Al-Zamakhsharī, Maḥmud Bin 'Amr. (1986). *Al- Kashāf 'an Ghawamiḍ Al- Tanzīl*. (3rd Ed, Vol. 2). Beirut: Dār Al- Kitāb Al- 'Arabī.
- Darvīsh, Maḥyaddīn. (1994). *E' arab Al- Qurān Wa Bayānub*. (4th Ed, Vol. 8). Damascus: Dār Ibn Kathīr.
- Farrā, Yaḥyā Bin Ziyād. (n.d). *Ma'ānī Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 3). Miṣr: Dār Al- Miṣrīyah.
- Fiyḍ, Alirīdā. (1969). *Mabādī Fiqh Wa Uṣūl*. (21st Ed). Tehrān: Intishārāt Dānishgah Tehrān.
- Ḥasan Ibrāhīm Ḥasan. (n.p). *Tarīkh Al- Islām Al- Sīyāsī Wa Al- Dīnīya Al- Thiqaḍī Wa Al- Ijtīmā'ī*. (7th Ed, Vol.1). Miṣr: Maktabah Al- Nihḍah Al- Miṣrīyah.
- Ibn 'Aṭīyah, 'Abdukhālīq Bin Ghālīb. (2001). *Al- Muḥarrar Al- Wajīz Fi Tafsīr Al- Kitāb Al- 'aṣīz*. (1st Ed, Vol.3). Beirut: Dār Al- Kutub Al- 'Ilmiyyah.
- Ibn Dureīd, Muḥammad Bin Ḥasan. (1987). *Ramzī Munīr Ba'alabakī*. (1st Ed, Vol. 1). Beirut: Dār Al- 'Ilm Li Al-Malāeīn.
- Ibn Fāris, Aḥmad. (1978). *Maqāyīs Al- Luḡbah*. (1st Ed, Vol. 4). Beirut: Dār Al- Fikr.
- Ibn Ḥajar, Aḥmad Bin Alī. (1959). *Fath Al- Bārī Sharḥ Saḥīḥ Al- Bukhārī*. (1st Ed, Vol. 6). Beirut: Dār Al- Ma'arifah.
- Ibn Kathīr, Ismā'īl. (1999). *Tafsīr Al- Qurān Al- 'Azīm*. (2nd Ed, Vol. 4). Beirut: Dār Al- Taiybah Li Al- Nashr.
- Ibn Manzūr, Muḥammad. (1993). *Lisān Al- 'Arab*. (3rd Ed, Vol. 12). Beirut: Dār Al- Sādir.
- Ibn Qutaybah, Abdullāh Bin Muslim. (n.d). *Gharīb Al- Qurān*. (N.P).
- Iṣfahānī, Rāghīb. (1992). *Al- Mufradāt Fi Gharīb Al- Qurān*. Damascus: Dār Al- Qalam.
- Khiyathamah Bin Sulaymān. (1979). *Min Hadīth Khīyathamah Bin Sulaymān Al- Qurashī*. (1st Ed, Vol. 1). Lebenān: Dār Al- Kutub Al- Arabī.
- Khurramshāhī, Bahā Al- Dīn. (1958). *Dānishnāmīh Qurān Wa Qurān Paṣūbī*. (1st Ed, Vol. 2). Tehrān: Nashr Qaṭrih Wa Nashr Nāhīd.
- Khūshmanish, Abulfāḍl. (1977). *Qurān Karīm Wa Zabān 'Arabī*. Issue2.
- Lūweīs M'alūf. (1962). *Al- Munjīd*. (4th Ed). Tehrān: Intishārāt Irān.
- Mak Ūlif, Jīn Damman. (1972). *Da'irat Al- Ma'arif Qurān*. (1st Ed, Vol. 4). Tehrān: Intishārāt Ḥikmat.

- Makārim Shīrāzī, Nāṣir. (1950). *Tafsīr Namūnih*. (8th Ed, Vol. 19). Qum: Dār Al-Kutub Al- Islāmiyyah.
- Mawlawī, Jalāl Al- Dīn Muḥammad Balkhī. (1977). *Mathnavī Ma'anavī*. (11th Ed). Tehrān: Quqnūs.
- Mudarrisī, Muḥammad Taqī. (1985). *Min Hudā Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 18). Tehrān: Maktab 'Allāmiḥ Mudarrisī.
- Muslim Bin Ḥajāj. (n.d). *Al- Musnad Al- Saḥīḥ Al- Mukhtaṣar Binaql Al- 'adl 'an Al- 'adl Ilā Rasūl Allāh*. (1st Ed, Vol. 1). Beirut: Dār Iḥyā Turāth 'Arabī.
- Qurashī, Alī Akbar. (1933). *Qāmūs Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 6). Tehrān: Dār Al-Kutub Al- Islāmiyyah.
- Raḥmānī, Shams Al- Dīn. (1958). *Lūlay Sib Qāriḥ*. (1st Ed, Vol. 7). Tehrān: Munādī Tarbiyat.
- Razī, Muḥammad Bin Abī Bakr. (1999). *Mukhtār Al- Saḥāḥ*. (5th Ed). Beirut: Al-Maktabah Al- 'Aṣriyyah.
- Riyāḥī, Muḥammad Amīn. (1962). *Sar Āishmihāy Firdūsī Shināsī*. Tehrān: Pažūhishghāh 'Ulūm Īnsānī Wa Muṭālī' aāt Farhangī.
- Sha'bān, Alī. (1991). *Muḥammad Ṣalallāh 'aliyhi Wa Salam*. Beirut: Dār Al- Kutub Al- 'Ilmiyyah.
- Ṭabāṭabāī, Muhammad Ḥuseīn. (1954). *Al- Miẓān Fi Tafsīr Al- Qurān*. (1st Ed, Vol. 17). Qum: Daftar Intishārāt Islāmī.
- Zajjāj, Ibrāhīm Bin Sirī. (1987). *Ma'anī Al- Qurān Wa I'arabah*. (1st Ed, Vol. 5). Beirut: 'Ālam Al-Kutut.